بسم الله الرحمن الرحیم

شنبه 22/06/93

جلسه 1043

بحث راجع به انحلال علم اجمالی بود عرض کردیم علم اجمالی به تکلیف منحل می شود حقیقتا به علم تفصیلی به تکلیف در بعض اطراف آن، که سه صورت دارد:

صورت اول: این بود که علم به انطباق عنوان معلوم بالاجمال بر این فرد معلوم بالتفصیل پیدا می کنیم و علم به عدم انطباق آن بر طرف دیگر.

صورت دوم: احتمال انطباق هست اما علم به انطباق نداریم، ما می دانیم اناء زید نجس است و مردد است بین این دو اناء، بعد علم تفصیلی پیدا می کنیم که اناء شرقی نجس است ولی معلوم نیست او اناء زید باشد، در اینجا احتمال انطباق اناء زید نجس را که معلوم بالاجمال هست به این اناء شرقی می دهیم، اقول: در این صورت ثانیه ما عرض کردیم که بلحاظ علم به جامع تکلیف و حذف خصوصیات زائده انحلال حقیقی صورت می گیرد، ما علم به طبیعی تکلیف در این اناء شرقی پیدا می کنیم و علم اجمالی به طبیعی تکلیف منحل می شود ولو علم اجمالی به نجاست اناء زید منحل نشود؛

صورت سوم: این است که ما بعد از علم تفصیلی علم به انطباق معلوم بالاجمال داریم بر این معلوم بالتفصیل، و لکن علم به عدم انطباق آن بر طرف دیگر نداریم، ما علم پیدا کردیم که یکی از این دو اناء نجس است بعد علم تفصیلی پیدا کردیم اناء شرقی نجس است عنوان الاناء النجس من الانائین انطباقش بر این اناء شرقی معلوم است ولکن بر خلاف صورت اولی علم به عدم انطباق آن بر اناء غربی که اناء مشکوک است نداریم بلکه احتمال می دهیم اناء غربی هم اناء نجس باشد بین الانائین، بر خلاف صورت اولی که عنوان معلوم بالاجمال مثل اناء زید علم به عدم انطباقش بر اناء غربی داشتیم، ولذا در این صورت ثالثه اگر علم اجمالی ما به صورت مانعة الجمع باشد که بدانیم یکی از این دو انائ نجس و دیگری پاک است ملحق خواهد بود به صورت اولی، زیرا بعد از علم به نجس بودن اناء شرقی علم پیدا می کنیم به انطباق اناء نجس بر اناء شرقی و علم هم پیدا می کنیم به عدم انطباق اناء نجس بر اناء غربی، لذا این ملحق به صورت اولی می شود. که در این صورت ثالثه خلافا للمحقق العراقی و بعض الاعلام فی کتاب الاضواء انحلال حقیقی را پذیرفتیم ولو علم اجمالی مانعة الجمع نباشد.

### انحلال حکمی

اگر کسی انحلال حقیقی را نپذیرفت نوبت می رسد به انحلال حکمی، انحلال حکمی یعنی علم اجمالی منحل نشده است و لکن کالمنحل است، بلحاظ اینکه منجز نیست، و لکن انحلال حکمی سه شرط دارد:

شرط اول انحلال حکمی این است که این منجز تفصیلی (حالا این علم تفصیلی به نظر محقق عراقی که موجب انحلال حقیقی علم اجمالی نشد) این علم تفصیلی حدوثش مقارن باشد با حدوث علم اجمالی، اگر یک دقیقه هم حدوث علم تفصیلی متأخر باشد آن علم اجمالی منجز است.

این شرط اول بنابر مسلک اقتضاء علم اجمالی نسبت به وجوب موافقت قطعیه تقریبش این است که: ملاک منجزیت علم اجمالی تعارض اصول است در اطراف، بنابر مسلک اقتضاء وقتی اصول تعارض و تساقط کردند منجز وجوب موافقت قطعیه خواهد بود، واین تقریب در اینجا تطبیق می شود، زیرا قبل از این علم تفصیلی این اناء شرقی که یک دقیقه بعدد علم تفصیلی پیدا می کنیم به نجاستش در این یک دقیقه اصل طهارت در او مقتضی پیدا کرد و معارضه کرد با اصل طهارت در اناء غربی، پس اصل طهارت در اناء غربی اصل بلا معارض نیست لذا سقط بالمعارضه با این اصل طهارت در اناء غربی که بعدا علم تفصیلی به آن پیدا می کنیم.

اما بنا بر مسلک علیت که مسلک محقق عراقی است، محقق معتقد است که علم اجمالی اگر مقتضی تنجیز باشد شرع نمی تواند اصل بلا معارض در اطرافش جاری کند، اصل بلامعارض در قاموس مسلک علیت غلط است، و لذا مسلک علیت تقریب دیگری دارد، مسلک علیت یک مصادره وجدانیه می کند می گوید علم اجمالی که یک طرفش از اول حدوث علم اجمالی منجز تفصیلی دارد این علم اجمالی صلاحیت تنجیز ندارد، علم اجمالی ای صلاحیت تنجیز دارد که در هنگام حدوث به هر طرف بخورد صلاحیت داشته باشد که او را منجز کند.

این مطلب به عنوان یک مطلب وجدانی مقبول ما هم هست، بر خلاف آقای صدر که گفت شمای اصحاب مسلک علیت اگر اصل بلامعارض را قبول نمی کنید علم اجمالی در کنار منجز تفصیلی منجز واقع است و واقع دو منجز دارد یکی آن منجز تفصیلی و دیگری این علم اجمالی.

اقول: ولی ما عرض کردیم که نه! به وجدان عقلی و عقلائی آن علم اجمالی ای که یک طرفش از حین حدوث علم اجمالی منجز تفصیلی دارد این علم اجمالی منجز طرف دیگر نیست. بله اگر اصحاب مسلک علیت بخواهند برهان بیاورند این مطالب برهان بردار نیست بحث تنجیز مربوط می شود به عقل عملی، عقل عملی که امر وجدانی است و برهانی نیست پس این شبه برهان که در کلمات محقق عراقی آمده اینها بازگشتش به مصادره وجدانیه است شبه برهان این است که:

مقدمه اول: این که علم اجمالی بتواند واقع را تنجیز کند علی ای تقدیر، چه واقع در این طرف باشد چه در آن طرف.

مقدمه ثانیه این است که فرموده اگر واقع در آن طرفی باشد که منجز تفصیلی دارد علم اجمالی نمی تواند آن را منجز کند با وجود این منجز تفصیلی.

پس علم اجمالی ای که یک طرفش منجز تفصیلی دارد صلاحیت تنجیز ندارد، خوب طبیعی است که این تقریب در جایی است که منجز تفصیلی مقارن با علم اجمالی باشد نه متأخر و الا اگر متأخر باشد علم اجمالی قبل از تفصیلی منجز است.

اما عرض ما این است که این مطالب شبه برهان است:

اولا: اینکه می گوئید علم اجمالی نمی تواند این طرفی را که منجز تفصیلی دارد منجز کند چرا نتواند و چه اشکالی دارد؟ اگر آن واقع معلوم بالاجمال در این طرف است دو طرف دارد منجز تفصیلی و منجز اجمالی، اصلا بحث تنجیز بحث علت و معلول تکوینی که نیست بلکه بحث موضوع و حکم است این طرف موضوع است برای دو حکم عقلی یکی اینکه هر چیزی که منجز تفصیلی داشت نباید مرتکب بشوی و دوم اینکه هر چیزی که منجز اجمالی داشت نباید مرتکب شوی، ولی طرف دیگر فقط یک منجز ندارد، بحث استناد معلول به علت تکوینی که نیست که بگویید معلول مستند است به اسبق العلل، وانگهی اینجا که بحث سبق و لحوق نیست بلکه همزمان است همزمان هم منجز تفصیلی داریم و هم منجز اجمالی فوقش تنجز این طرف مستند می شود به مجموع المنجزین مثل اینکه معلول مستند به مجموع العلتین می شود.

ثانیا: جناب محقق عراقی برفرض اگر این تکلیف معلوم بالاجمال در همین طرفی باشد که منجز تفصیلی دارد بر فرض مستند باشد تنجز به منجز تفصیلی نه به علم اجمالی اما مهم نیست به وجدان باید رجوع کنیم که آیا این علم اجمالی نسبت به طرف مشکوک منشأ می شود که عقل و عقلاء منع کنند از آن طرف دیگر؟ این بحث وجدانی است، اگر عقل و عقلاء منع کنند از طرف دیگر که مشکوک است اینکه محال نیست، پس بحث را ببرید روی وجدان عقلی و عقلائی، و وجدان عقلی و عقلائی پدر و مادر ندارد هر کدام می گوید وجدان من این را می گوید دیگری می گوید وجدان من چیز دیگری را می گوید، اما اگر بحث وجدانی کند ما می پذیریم خلافا للبحوث این علم اجمالی که علم تفصیلی نیز دارد منجز طرف دیگر نیست ولو اصل شرعی بلا معارض در طرف دیگر جاری نشود، پس شرط اول انحلال حکمی علی کلا المسلکین الاقتضاء و العلیة این استکه منجز تفصیلی مقارن با حدوث علم اجمالی به وجود بیاید نه متأخر از آن، ولو معلوم بالتفصیل مقارن باشد با معلوم بالاجمال او مهم نیست مهم این است که علم تفصیلی متأخر نباشد و الا انحلال رخ نمی دهد.

شرط دوم انحلال حکمی این است که این علم تفصیلی یا هر منجز تفصیلی دیگری به سنخ تکلیفی باشد مثل سنخ تکلیف معلوم بالاجمال، شدت و ضعفش با هم فرق نکند، مثلا ما علم اجمالی داشتیم یکی از این دو آب نجس است همزمان علم تفصیلی هم داریم که این آب شرقی غصبی است، بله به لحاظ طبیعی حرمت شرب علم تفصیلی داریم به طبیعی حرمت شرب آب غصبی ولو لاجل کونه مغصوبا اما این باعث انحلال نمی شود چرا که اگر این آب نجس هم باشد غصبی هم که هست یا می شود دو تا حرمت یکی حرمت غصب و دیگری حرمت شرب نجس یا لااقل می شود یک حرمت شدیده موکده، پس علم اجمالی انحلال حکمی پیدا نمی کند زیرا اصل برائت از حرمت شرب اناء دیگر بلامعارض نیست.

آقای خوئی می فرماید اصل برائت از حرمت در اناء دیگر بلا معارض است للعلم التفصیلی بحرمة شرب الماء الاول و لو لاجل غصبیته.

اقول: اصل برائت از حرمت شرب از آب دوم معارض هست با اصل برائت از حرمت شرب آب اول بنکتة نجاسته، غصبیتش معلوم است اما اگر حرمت بملاک نجاست هم داشته باشد می شود حرمت شدیده و اصل برائت از این حرمت شدیده جاری می کنیم ، لذا اینکه آقای خوئی می فرمود می روید بازار به یک مغازه علم اجمالی دارید که بعضی از این گوشتها مذکی نیست، این اشکال ندارد چون نمی خواهی همه این گوشتها را بخری این مرغی که می خری اصل تذکیه در آن جاریست چرا که علم تفصیلی داریم که مرغهای دیگر بازار را نمی توانیم بخوریم چرا که هنوز آنها را نخریده ای، پس یقینا تصرفت در بقیه مرغها حرام است لذا اصل تذکیه در سوق المسلمین نسبت به این مرغی که می خری جاری است؛ اگر مرغهای دیگر مذکی نباشد دو تا گناه است هم غصبی است و هم میته است، پس اصل تذکیه در گوشتهای دیگر هم اثر دارد که اثر نفی حرمت ناشی از میته بودن آن هاست ولو علم به حرمتشان داریم بالفعل بخاطر غصبی بودنشان، پس شرط دوم انحلال حکمی هم این شد که آن حرمت معلومه یا متنجزه بالتفصیل شدةً و ضعفا با آن حرمت معلوم بالاجمال اختلاف ناشته باشد.

شرط سوم انحلال حکمی این است که مقدار منتجز بالتفصیل کمتر از مقدار معلوم بالاجمال نباشد اگر شما علم دارید که از این ده آب دو تا نجس است منجز تفصیلی پیدا شد یک دانه از این ده آب نجس است طبیعی است که نه انحلال حقیقی رخ می دهد نه انحلال حکمی، چون نسبت به یکی از حرمتین معلوم بالاجمال ما منجز داریم اما حرمت ثانیه را چه کنیم، هذا کله فی انحلال العلم الاجمالی بالعلم التفصیلی انحلالا حقیقیا او حکمیا.

### اما انحلال علم اجمالی به اماره تفصیلیه یا اصل تفصیلی:

انحلال علم اجمالی به اماره تفصیلیه یقینا انحلال حقیقی نیست چون اماره تفصیلی که علم وجدانی تفصیلی نمی آورد پس بحث این است که انحلالش تعبدی است یا حکمی، فرقشان این است که انحلال تعبدی این است که شارع تعبد کرده است به اینکه این علم اجمالی انحلال حقیقی ادعائی دارد، همانطور که الطواف بالبیت صلاة طواف صلاة ادعائی است، آنوقت نتیجه اش این می شود که اگر این اماره تفصیلیه زمانا هم متأخر بود از علم اجمالی انحلال تعبدی می گوید شارع اعتبار کرده که این اماره تفصیلیه مثل علم تفصیلی است همانطور که اماره تفصیلیه منحل می کرد علم اجمالی را در اینجا نیز منحل تعبدی می کند، اما انحلال حکمی می گوید باید برویم دنبال اصل معارض و اصل بلامعارض جاری کنیم در طرفی که اماره تفصیلیه ندارد، و شرط انحلال حکمی این بود که منجز تفصیلی همزمان با حدوث علم اجالی وجود داشته باشد و در اینجا چون متأخر بوده مشکل پیدا می کنیم؛ بله اگر علم اجمالی به نحو مانعة الجمع باشد کسی در او اختلاف ندارد، مثل این می ماند که من می دانم یکی از این دو اناء اناء زید است و اناء دیگری اناء زید نیست، اناء غیر زید هم ممکن است نجس باشد اما ربطی به علم اجمالی من ندارد، بله اماره ای که می گوید هذا الاناء الشرقی اناء زید مدلول التزامیش این است که و لیس الاناء الغربی اناء زید ولو متأخر باشد، در اینجا هیچ کس اختلاف ندارد که انحلال تعبدی است به لحاظ مدلول التزامی این اماره تفصیلی.

بحث در جائی است که علم اجمالی عنوان ندارد، من علم اجمالی داشتم که احد الانائین نجس است فردا اماره تفصیلیه گفت اناء شرق نجس است، علم اجمالی ما به نحو مانعه الجمع که نبود لذا مدلول التزامی ندارد.

آقای خوئی فرموده در اینجا انحلال تعبدی درست است در این مثال، زیرا شارع اعتبار کرده که الامارة علم، زیرا علم اجمالی متقوم است به دو شک تفصیلی که هل الاناء الغربی نجس هل الاناء الشرقی نجس، وقتی شارع می گوید اماره ای که می گوید اناء شرق نجس است علم است پس شک تفصیلی تعبدا در این اناء شرقی الغاء شد، و علم اجمالی بدون دو شک تفصیلی باقی نمی ماند.

آقای صدر فرموده نخیر ما این را قبول نداریم اولا: ما بحث مبنایی نمی کنیم که آقای خوئی می فرماید خبر الثقة و الامارة علم تعبدا ولی ما گفتیم دلیل نداریم که خبر ثقه علم تعبدی به واقع باشد، اما بحث بنایی داریم که جناب آقای خوئی شک تفصیلی داخل در حقیقت علم اجمالی نیست، بلکه دو شک تفصیلی لوازم علم اجمالی هستند، و الا مگر می شود که شک در حقیقت علم داخل باشد، پس لازمه علم اجمالی دو شک تفصیلی است، مگر تعبد به علم تعبد به لوازم علم هم هست؟ خود شما در اصول فرمودید که تعبد به علم تعبد به لوازم علم نیست، مثلا اگر بیایند بگویند که انت عالم لازمه علم وجدانی سکون نفس است آیا تعبد به علم یعنی تعبد به سکون نفس؟ تعبد به علم که تعبد به لوازم علم نیست کما اینکه در بحث استصحاب هم ایشان فرموده که تعبد به مستصحب تعبد به لوازم مستصحب نیست، علم وجدانی به اینکه زید زنده است ملازم است با اینکه ریشش سفید شده است اما تعبد به اینکه زید زنده است تعبد به این نیست که ریشش سفید شد، لذا اینجا هم آقای صدر به ایشان اشکال می کند که تعبد به علم تفصیلی به اینکه اناء شرقی نجس است این تعبد به لازم عدم العلم الاجمالی است و این تعبد خود علم نیست؛ لذا انحلال به نظر آقای صدر حکمی است.